

نُفِيع

برده آزاد کرده و وابسته عبدالله بن مسعود است و از او روایت کرده است. گوید، وکیع بن جراح، از مسعودی، از سلیمان بن مینا، از نفع و وابسته عبدالله بن مسعود ما را خبر داد که می گفته است * عبدالله بن مسعود از خوشبوترین مردم و تمیزپوش ترین ایشان بود که جامه سپید برتن می کرد.

عَدَسَةُ طَائِي

او از عبدالله بن مسعود روایت کرده و گفته است * پرنده بی را که در ناحیه شراف شکار کرده بودند پیش عبدالله آوردند. گفت: دوست می دارم که من همان جا می زیستم که این پرنده شکار شده است.

سَلِيمَانُ بْنُ شَهَابِ عَنَسِيِّ

او از عبدالله بن مسعود روایت کرده است و حُصَيْنُ و حَلَامُ بْنُ صَالِحٍ از او روایت کرده اند. گوید محمد بن عبدالله بن نُمَيْرٌ ما را خبر داد و گفت پدرم، از حَلَامُ بْنُ صَالِحٍ، از سلیمان بن شهاب عَنَسِيِّ، از عبدالله بن معتم عَنَسِيِّ حدیث مفصلی درباره دجال نقل می کرد. محمد می گفت: یکی از خویشاوندان او برایم گفت که این راوی همان ابن معتم است که از شرکت کنندگان جنگ قادسیه است و برخی هم می گویند اندکی افتخار مصاحبت - با حضرت ختمی مرتبت - داشته است.

→

درست باشد، بسیار شگفت انگیز است که خود را به قرآن دانایتر از همگان و از حضرت مولی الموحدين بدانند و کسی را همسگ خود نشمرند اگر بی مبری نیاند به خود شبگگی نیست!

مؤثر بن غفاوة

از عبدالله بن مسعود روایتی درباره شبی که رسول خدا(ص) به معراج برده شده‌اند نقل کرده است.

وَأَلَانُ

او از عبدالله بن مسعود روایتی نقل کرده که در آن درباره گوسپندی که غلامش آن را کشته است پرسیده است.

عَمِيرَةَ بن زياد كِنْدِي

او از عبدالله بن مسعود روایت می‌کند که می‌گفته است چون آهنگ حج داری بر خود نشانی بگذار - یا حیوانی را که برای قربانی می‌بری با نشانی مشخص کن.

ابوالرضاض

او از عبدالله بن مسعود روایتی از حضرت ختمی مرتبت درباره نماز نقل کرده است.

ابوزيد

او از عبدالله بن مسعود شنیده که می‌گفته است: در شبی که رسول خدا با جنیان دیدار داشت من همراه آن حضرت بودم.^۱

۱. این موضوع را ابوبکر احمد بن حسین بیهقی که از محدثان بسیار نامور است در دلائل النبوة بررسی کرده و گفته است روایات و احادیث صحیح دلالت بر این دارد که عبدالله بن مسعود همراه حضرت نبوده است. برای آگاهی بیشتر به ترجمه آن کتاب، ج ۲، به قلم ابن بنده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ ش، ص ۲۵ مراجعه شود.

وائل بن مُهانة حَضْرَمِي

او از عبدالله بن مسعود روایت کرده و کم حدیث بوده است.

بلاز بن عِصْمَة

او از عبدالله روایت کرده و کم حدیث بوده است.

وائل بن رَبِيعَة

او از عبدالله بن مسعود روایت می‌کند که می‌گفته است فاصله هر آسمان تا زمین - تا آنجا که چشم می‌بیند - پانصدسال است.

گوید اسحاق بن منصور، از زهیر، از ابواسحاق، از شمر بن عطیه ما را خبر داد که می‌گفته است: * زرّ به دیدار وائل که سخت بیمار و بستری بود رفت. وائل به او گفت: ای زرّ بر پیکر من هم همانگونه که بر پیکر برادرت تکبیر گفتی تکبیر بگو. زرّ بر جنازه برادر خود هفت تکبیر گفته بود.

گوید فضل بن دکین، از قیس، از ابو حصین ما را خبر داد که می‌گفته است: * بر تن وائل بن ربیعہ جامه خزر دیدم. گوید مسیب بن رافع گاهی از وائل بن ربیعہ روایت کرده است.

ولید بن عبدالله بَجَلِي

از خاندان قسر و از بنی خزیمه است و از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

عبدالله بن حلام عَنَسِي

از عبدالله بن مسعود روایت کرده و کم حدیث بوده است.

فَلْفَلَةُ جُعْفِي

از عبدالله بن مسعود روایت کرده و کم حدیث بوده است.

يزيد بن معاوية عامري

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید فضل بن دکین، از عقبه بن وهب ما را خبر داد که می گفته است، از پدرم شنیدم، از گفته یزید بن معاویه عامری نقل می کرد که گفته است: * چگونه خواهید بود روزگاری که مردان پهن رو و بینی فرورفته را ببینید یا آهنگ شما کنند؟

أَرْقَمُ بْنُ يَعْقُوبَ

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید عبدالله بن موسی، از اسرئیل، از ابواسحاق، از ارقم بن یعقوب ما را خبر داد که عبدالله بن مسعود می گفته است: * چگونه خواهید بود آن گاه که شما را به رستنگاه درمنه و گیاهان خوشبوی طبی - کنایه از صحرا و بیابان - بیرون برانند؟ به او گفتند: چه کسی با ما چنین می کند؟ گفت: ترکان.

حَنْظَلَةُ بْنُ خُوَيْلِدِ شَيْبَانِي

از عبدالله بن مسعود روایت می کند و می گوید: * عبدالله چون مشرف بر دروازه یا در حیاط می شد می گفت: بارخدا یا من خیر این خانه و خیر ساکنان آن را از پیشگاه تو مسألت می کنم.

عبدالرحمان بن بشر ازرق انصاری

او از عبدالله بن مسعود و نیز از ابومسعود انصاری روایت کرده و کم حدیث بوده است.

براء بن ناجیه کاهلی

او از عبدالله بن مسعود روایت کرده است که * آسیای اسلام خواهد چرخید.

تمیم بن حذلم ضبی

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید مؤمل بن اسماعیل، از سفیان، از ابو حیان ما را خبر داد که می گفته است تمیم بن حذلم که از اصحاب عبدالله بن مسعود بود می گفت * آنان را با همه رستنی ها - برکتهای زمین - رها کنید و خود از همین ریزه نانهایتان بخورید و از این آب بیاشامید که آنان اگر بتوانند شما را زبون و کافر می سازند. تمیم محدثی کم حدیث بوده است.

حوط عبّدی

او از عبدالله بن مسعود و شریح روایت کرده است.

گوید فضل بن دکین، از مسعر، از عبدالملک، از حوط عبّدی ما را خبر داد که می گفته است * عبدالله بن مسعود مرا به سرپرستی بیت المال گماشت و هرگاه درم ناسره‌یی می یافتم آن را می شکستم. حوط مردی کم حدیث بوده است.

عمرو بن عبّته

ابن فرقد سلمی. او خواهرزاده عبدالله بن ربیع سلمی است. پدرش عبّته بن فرقد اندکی

افتخار مصاحبت - با حضرت ختمی مرتبت - داشته است. عمرو بن عتبه از عبدالله بن مسعود روایت کرده است، او از سخت کوشان در عبادت بوده است.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس ما را خبر داد و گفت از یکی از یاران خود شنیدم که می گفت: «عتبه بن فرقد به یکی از خویشاوندان خود گفت: چرا عمرو این چنین نزار و زرد روی شده است؟ برای عتبه فرشی در جایی گسترده اند که بتواند از دور عمرو را ببیند. گوید: عمرو آمد و به نماز ایستاد و پس از حمد به قراءت قرآن پرداخت و چون به این آیه رسید که حق تعالی می فرماید «آنان را از روز رستخیز بترسان، آن گاه که دلها به گلو می رسد و فروبرندگان خشم اند»^۱ چندان گریست که نفس او بند آمد و بر زمین نشست، باز برخاست و همان آیه را خواند و چندان گریست که همچنان شد و نشست و تا سپیده دم همینگونه رفتار کرد. گوید، عتبه گفت: پسر کم همین رفتار است که چنان زار و نزارت کرده است.

محمد بن سعد می گوید، در حدیث دیگری آمده است که: «عمرو بن عتبه و معضد بن یزید عجلی پشت کوفه مسجدی ساختند. عبدالله بن مسعود پیش آنان رفت و گفت: آمده ام که مسجد تباهی را ویران کنم»^۲.

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از ابراهیم بن مهاجر، از ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است: «عمرو بن عتبه شهید شد و علقمه بر او نماز گزارد، او محدثی ثقه و کم حدیث بوده است.

قیس بن عبد همدانی

او عموی عامر بن شراحیل شعبی است و از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

۱. آیه هیجدهم از سوره ۴۰ - غافر، مؤمن.

۲. ابن اثیر هم در النهایه این حدیث را آورده و معنی کرده است. معلوم می شود از نظر عبدالله بن مسعود این کار آنان مایه تباهی بوده است.

قیس بن حَبْتَر

او از عبدالله بن مسعود روایت کرده است. چه خوش است آن دو مکروه...^۱

عَنْبَسُ بْنُ عُقْبَةَ حَضْرَمِي

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید فضل بن دکین، از اعمش، از یزید بن حیان ما را خبر داد که می‌گفته است
 * گاهی عَنْبَسُ بْنُ عُقْبَةَ چندان در حال سجده باقی می‌ماند که گنجشگها بر پشت او
 می‌نشستند و او را مانند بازمانده دیوار می‌پنداشتند.
 او محدثی کم‌حدیث بوده است.

لَقِيْطُ بْنُ قَبِيصَةَ فِزَارِي

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

حُصَيْنُ بْنُ عَقْبَةَ فِزَارِي

از عبدالله بن مسعود و سلمان فارسی روایت کرده است.

شُبْرُومَةُ بْنُ طَفِيلٍ

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید یعلی بن عبید طنافسی، از ابو حیان تیمی، از ایاس بن ندیر، از شبرومه بن طفیل ما

۱. در متن همین‌گونه است و دنباله آن نیامده است.

را خبر داد که می‌گفته است، عبدالله بن مسعود می‌گفت: * گاه چنان است که کسی پیش سلطان می‌رود و دین خود را همراه دارد و از پیش او بیرون می‌آید و دینش همراه او نیست. مردی از او پرسید که ای ابا عبدالرحمان این موضوع چگونه است؟ گفت: سلطان را با چیزی که خدا را خشمگین می‌سازد خشنود می‌کند.

عبدالرحمان بن خنیس اسدی

او از عبدالله بن مسعود روایت کرده است و می‌گفته است او را پاکیزه‌جامه و خوشبو دیدم.

عُمَیر

او پدر عمران بن عُمیر است که برده آزاد کرده و وابسته ابن مسعود بوده و از او روایت کرده است.

گوید ابو معاویه ضریر، از حجاج، از عمران بن عُمیر، از پدرش روایت می‌کند که گفته است: * همراه عبدالله بن مسعود برای رفتن به مکه بیرون آمدم و چون کنار پل حیره رسیدیم نماز را دورکعتی - شکسته - گزارد.

گوید فضل بن دکین، از محمد بن قیس، از عمران بن عُمیر که مادرش کنیز عبدالله بن مسعود بود که او را به همسری پدرش داده بود ما را خبر داد که می‌گفته است: * پدرش روز جمعه همراه عبدالله بن مسعود نماز جمعه گزارده است و سپس عبدالله بن مسعود سوار شده است و به مزرعه خود که پایین تر از قادسیه قرار داشته رفته است و پدرم همراه او بوده است، و چون کنار رود حیره رسیده‌اند، عبدالله پیاده شده است و نماز عصر خود را دورکعتی گزارده است.

گُردوس بن عباس ثعلبی

از تیره غطفان - از قبیله قیس - است. از عبدالله بن مسعود روایت کرده و کم حدیث بوده است.

سَلَمَةُ بْنُ صُهَيْبَةَ

گفته‌های او را که از یاران عبدالله بن مسعود بوده است. ابواسحاق سبعی از او روایت کرده است.

عَبْدَةُ نَهْدِي

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

أَبُو عُبَيْدَةَ

پسر عبدالله بن مسعود هُذَلِي است و از پدر خود بسیار روایت کرده است. محمد بن سعد می‌گوید و گفته‌اند که: * او از پدر خود چیزی نشنیده است و از ابو موسی و سعید بن زید انصاری شنیده است. محدثی ثقة و مورد اعتماد و پرحديث است. گوید ابوداود سلیمان طیالسی، از گفته شعبه، از عمرو بن مره ما را خبر داد که می‌گفته است: * به ابو عبیده گفتم: چیزی از عبدالله بن مسعود به خاطر داری؟ گفت: نه. گوید فضل بن دکین، از عبدالله بن عبدالملک بن ابی عبیده بن عبدالله بن مسعود ما را خبر داد که می‌گفته است پدرم و عمر بن مسکین هر دو گفتند که: * بر نگین انگشتری ابو عبیده نقش سر یا تمام بدن دو کرکی^۱ که در حال پرواز میان دو کوه بوده‌اند نقش بوده است.

گوید شهاب بن عباد، از ابراهیم بن حمید رواسی، از اسماعیل بن ابی خالد ما را خبر داد که می‌گفته است: * ابو عبیده بن عبدالله بن مسعود را دیدم پیرمردی با چشمهای سالم و خوب بود.

گوید سلیمان بن حرب هم، از حماد بن زید، از یونس بن عبیده نقل می‌کرد که

۱. کرکی که در فارسی به آن کلنگ می‌گویند از پرندگان درازگردن و درازپا و بلندپرواز است. به برهان قاطع، چاپ مرحوم دکتر معین، ص ۱۶۸۱ مراجعه فرمایید.

می گفته * ابو عبیده را سوار بر مرکب دیدم و چهره اش چون دینار رخشان بود.
 گوید فضل بن دکین، از ولید بن عبدالله بن جمیع ما را خبر داد که می گفته است * بر
 تن ابو عبیده بن عبدالله بن مسعود جامه کلاهدار خزر دیدم.
 گوید وکیع بن جراح، از عثمان بن ابی هند ما را خبر داد که می گفته است * ابو عبیده
 را دیدم که عمامه سیاه بر سر داشت.
 محمد بن سعد می گوید از گفته یحیی بن سعید قطان مرا خبر دادند که می گفته است
 * دانشمندان حدیث ابو عبیده پسر عبدالله بن مسعود را بر دیگران برتری می داده اند.

عُبَید بن نُضَیلة خزاعی

از عبدالله بن مسعود روایت کرده است و گفته می شود قرآن را پیش او و پیش علقمه
 خوانده است.
 می گوید یحیی بن آدم می گفت از حسن بن صالح شنیدم که می گفت * یحیی بن
 وثاب بر عبید بن نضیلة قرآن را خوانده است و عبید بن نُضَیلة بر علقمه خوانده است و علقمه
 بر عبدالله بن مسعود خوانده است چه قرائتی استوارتر از این می توان یافت.
 گفته اند: عبید بن نُضَیلة به روزگار حکومت بشر بن مروان بر کوفه در آن شهر
 در گذشته است و محدثی ثقه و پر حدیث بوده است.

گروهی از این طبقه که از عثمان و اُبی بن کعب و معاذ بن جبل و طلحة و زبیر و حذیفة و أسامة بن زید و خالد بن ولید و ابومسعود انصاری و عمرو بن عاص و عبدالله بن عمر و جز ایشان روایت کرده‌اند و هیچ‌یک از ایشان از عمر و علی و عبدالله بن مسعود چیزی روایت نکرده است.

موسی بن طلحة

ابن عبیدالله بن عثمان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مُرّة. مادرش خَوَلَة دختر قعقاع بن معبد بن زرارة از خاندان تیم است.

موسی بن طلحة به کوفه کوچ کرد و همان جا ساکن شد و به سال یکصد و سه همان جا درگذشت و صَفْر بن عبدالله که کارگزار عمر بن هبیره بر کوفه بود بر او نماز گزارد.^۱ گوید فضل بن دکین ما را خبر داد که * موسی بن طلحة به سال یکصد و چهارم درگذشت.

گوید فضل بن دکین، از گفته طعمه بن عمرو جعفری ما را خبر داد که می‌گفته است * موسی بن طلحة را دیدم دندانهای خویش را با رشته‌های زرین به یکدیگر استوار کرده بود. گوید معن بن عیسی هم از ابوالزبیر اسدی ما را خبر داد که * موسی بن طلحة دندانهای خویش را با سیمهای زرین به یکدیگر پیوند زده بود.

گوید عبیدالله بن موسی، از عیسی بن عبدالرحمان ما را خبر داد که گفته است * بر تن موسی بن طلحة جامه کلاه‌دار یا شب کلاه بلند خزر دیدم.

گوید فضل بن دکین، از عمرو بن عثمان بن عبدالله بن موهب ما را خبر داد که گفته

۱. عمر بن هبیره از سال ۱۰۳ تا سال ۱۰۵ هجری امیری خراسان و عراق را برعهده داشته و بیشتر مقیم کوفه بوده است. از افراد دلیر و زیرک و از بزرگان شام بوده است. به زرکلی، الاعلام، ج ۵، ص ۲۳۰ مراجعه شود.

است * موسی بن طلحه را دیدم با رنگ سیاه خضاب می بست.
 گوید محمد بن عمر واقدی می گفت کسانی که پیش ما بودند و افراد خانواده موسی بن طلحه می گفتند که * کنیه او ابو عیسی بوده است. موسی بن طلحه از عثمان و طلحه و زبیر و ابوذر روایت کرده است. ثقه بوده و او را حدیثهایی است.
 محمد بن سعد می گوید روح بن عباد و سلیمان بن حرب هردو، از اسود بن شیبان، از خالد بن سمیر ضمن حدیثی که او به هنگام آمدن موسی بن طلحه به بصره به روزگار مختار بن ابی عبید نقل می کرده است مرا خبر دادند که * کنیه موسی بن طلحه، ابو محمد بوده است.

سَلْمَةُ بِنِ سَبْرَةَ

او گفته است معاذ برای ما خطبه ایراد کرد. سلمه گاهی از سلمان فارسی روایت کرده است و ابو وائل از سلمه روایت می کرده است.

عَزْرَةَ بِنِ قَیْسِ بَجَلِیِّ

از خاندان احمس قبیله دُهن و از نژادگان ایشان است. او که در جنگهای خالد بن ولید در شام همراه او بوده از خالد روایت کرده است و ابو وائل از عزره روایت می کرده است.

أَوْسُ بِنِ ضَمْعَجِ حَضْرَمِیِّ

او از سلمان و ابو مسعود انصاری روایت کرده است. اوس که محدثی شناخته شده و ثقه است کم حدیث و دارای عمری دراز بوده و دوره جاهلی را درک کرده بوده است.

أَشْتَرُ

نامش مالک و نام پدرش حارث بن عبد یغوث بن مسلمة بن ربیعة بن حارث بن جذیمة بن سعد بن مالک بن نَخَع و از قبیله مذحج است.

مالک اشتر از خالد بن ولید این موضوع را نقل می‌کند که * مردم را پس از گذشتن وقت فضیلت نماز عصر برای نماز می‌زده است. اشتر از یاران علی بن ابی طالب علیه‌السلام است و در جنگ جمل و صفین و تمام جنگهای آن حضرت همراه ایشان بوده است. علی علیه‌السلام او را به حکومت مصر گماشت و او بدان سو حرکت کرد و چون به منطقه عریش رسید شربت عسلی آشامید و درگذشت.^۱

یحیی بن رافع ثقفی

از عثمان روایت کرده است. محدثی نامور و کم‌حدیث بوده است.

بلال عبسی

او روایت می‌کند که عمار بن یاسر با آنان نماز جمعه گزارده است.

ابو داود

در خطبه‌یی که حذیفه در مدائن خوانده است حضور داشته است.

هیثم بن اسود

ابن اقیس بن معاویه بن سفیان بن هلال بن عمرو بن جشم بن عوف بن نخع. از مردان نامور قبیله مذحج و سخنور و شاعر بوده است و از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت کرده است. پدرش اسود بن اقیس در جنگ قادسیه شرکت کرده و کشته شده است. پسرش عریان بن هیثم هم از مردان نامور و شریف قبیله مذحج بوده است و در حکومت خالد بن عبدالله قسری بر کوفه سرپرست شرطه بوده است.

۱. جناب مالک اشتر پیش از جنگ خوارج با دسیسه معاویه و عمرو عاص مسموم شد و در همه جنگهای حضرت امیرالمؤمنین حضور نداشته است.

ابو عبدالله فائشی

از قبیله همدان است. از حدیفه و قیس بن سعد بن عباده روایت کرده است. محدثی ثقه و کم حدیث بوده است.

عُبَید بن کَرْبِ عَبَسِی

کنیه اش ابویحیی بوده و دوست و پیوسته به ابو مقدام بوده است. او از حدیفه روایت کرده است.

ابو عمار فائشی

از قبیله همدان است. از حدیفه و قیس بن سعد بن عباده روایت کرده است. محدثی ثقه و کم حدیث بوده است.

ابورائِدُ

او می گوید که عمار بن یاسر برای ما خطبه خواند و آنرا کوتاه ایراد کرد و گفت حضرت ختمی مرتبت ما را از دراز خواندن خطبه نهی فرموده است.

قائد بن بُکیر عَبَسِی

از حدیفه روایت کرده است.

خالد بن ربیع عَبَسِی

از حدیفه روایت کرده است.

گوید فضل بن دکین، از حفص بن غیاث ما را خبر داد که می‌گفته است از اغمش شنیدم می‌گفت: «برای تشییع جنازه شبث حاضر شدم. دیدم بردگان را بر جایی و کنیزکان را بر جای دیگر و اسب‌سواران را بر جایی و شتران بُختی و ناقه‌سواران را بر سویی برپا داشته‌اند و چند صنف دیگر را هم نام برد و افزود که همگی را دیدم که بر او مویه‌گری می‌کنند و سینه می‌زدند.»

مُسیب بن نجبة فزاری

او پسر ربیعة بن رباح بن عوف بن هلال بن شمخ بن فزاره است. او در جنگ قادسیه و در جنگ‌های علی بن ابی طالب علیه‌السلام همراه ایشان شرکت کرده است و در جنگ عین‌الوردة همراه توبه‌کنندگان که از یاری‌ندادن حسین (ع) توبه کرده بودند شرکت کرد و کشته شد. حصین بن نمیر سر مسیب بن نجبه را همراه ادهم بن محرز باهلی پیش عبیدالله بن زیاد فرستاد و ابن‌زیاد آن‌را برای مروان بن حکم به دمشق فرستاد و او آن‌را در دمشق بر نیزه نصب کرد.

مَطَر بن عُکامِش سلمی^۱

ملحان بن ثزوان

از حدیفة روایت کرده است.

→
خودش از معرکه گردانان لشکر عمر سعد شد. برای آگاهی بیشتر در این باره در منابع اهل سنت به ترجمه‌نهایة‌الادب، ج ۷، صص ۹-۱۸۸، ۳-۱۸۰، ۱۵۳، ۱۴۸ مراجعه فرمایید.

۱. در متن همین‌گونه است و پس از آن هیچ توضیحی داده نشده است.

فُضَیْلُ بِنِ بَزْوَانَ

گوید موسی بن مسعود، از سفیان، از اعمش ما را خبر داد که می‌گفته است: * به فضیل بن بزوان گفتند فلانی تو را دشنام می‌دهد. گفت: بر کسی که این کار را بر او تعلیم داده است یعنی شیطان خشم می‌گیرم. خداوند متعال مرا و او را بیامرزد.

گروهی از این طبقه که از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده‌اند^۱

حُجْرُ بِنِ عَدَى

ابن جبلة بن عدی بن ربیعة بن معاویة بن ثور بن مرتع بن کنندی همان کسی که به حُجْرُ الخیر - سرایا نیکی و خوبی - مشهور است. پدرش از این سبب که وقتی پشت به جنگ کرده و از پشت نیزه خورده است به ادبر مشهور است.

حُجْرُ بن عدی از افرادی است که دوره جاهلی و اسلام را درک کرده است. برخی از دانشمندان گفته‌اند که او همراه برادرش هانی بن عدی به حضور حضرت ختمی مرتبت آمده‌اند. حُجْرُ در جنگ قادسیه شرکت داشته است و هموست که داستان مَرَجُ عَدْرَى با او آغاز شده است، و فاتح آن منطقه هم بوده است. او از کسانی بوده که دوهزار و پانصد درم مقرری سالیانه داشته و از یاران و همراهان علی بن ابی طالب علیه السلام در جنگ جمل و صفین بوده است.

و چون زیاد بن ابیه به سمت حاکم کوفه به آن شهر آمد حُجْرُ بن عدی را فراخواند و به او گفت: خود می‌دانی که من تو را می‌شناسم و من و تو بر دوستی علی بن ابی طالب بر آن حال بودیم که به خوبی می‌دانی و اینک چیز دیگری آمده است و کار بر گونه دیگر شده است. اینک تو را به خدا سوگند می‌دهم که مبادا قطره‌یی از خون خود را برای ستیز با من بریزی که در آن صورت تمام آن را بر زمین خواهم ریخت! زبانت را نگهدار و در خانه

۱. در این بخش جمله دعائیه علیه السلام مکرر در متن آمده است.

خود آرام بگیر و انگهی همین سریر من جایگاه نشستن تو و همه نیازهای تو بر آورده است، جان خود را از من حفظ کن، ای ابو عبدالرحمان من شتاب تو را می شناسم و تو را به خدا سوگند می دهم جان خود را پاس دار و از این فرومایگان نادان پرهیز کن که مبادا اندیشهات را بلرزانند و تو را از اندیشه درست به کژراهه برند، که اگر بر من زبون شوی یا حق تو را رعایت نکنم و آن را کوچک بشمرم چنان نیست که خواسته من درباره تو باشد - این خودت هستی که آنرا فراهم می آوری.

حُجْر گفت: کاملاً فهمیدم و به خانه خود برگشت. دوستان و یاران او از شیعیان پیش او آمدند و پرسیدند امیر به تو چه گفت. پاسخ داد که چنین و چنان گفت. گفتند: برای تو خیرخواهی نکرده است، او درحالی که اعتراض داشت برخاست. شیعیان همچنان پیش او آمدو شد داشتند و به او می گفتند: تو پیر مایی و سزاوارترین افراد به انکار کردن این امارت. و هرگاه حُجْر به مسجد می رفت گروه شیعیان همراه او راه می افتادند و می رفتند. عمرو بن حُرَیث که در آن هنگام جانشین زیاد در کوفه بود و زیاد خود در بصره مقیم بود به حُجْر پیام فرستاد که ای ابو عبدالرحمان این جماعت چیست و حال آنکه تو برای امیر تعهدی را که خود می دانی برعهده گرفته ای. حُجْر به فرستاده عمرو بن حُرَیث گفت: به او بگو اگر این کارها را نمی پسندید از این جا بروید و پشت سرت راه برایت گشاده است.

عمرو بن حُرَیث این موضوع را برای زیاد نوشت و در نامه افزود که اگر تو را به کوفه نیازی هست بشتاب. زیاد تند خود را به کوفه رساند و چون آن جا رسید عدی بن حاتم و جریر بن عبدالله بجلی و خالد بن عرفطة عَدْرِي همپیمان خاندان زُهْرَة و تنی چند از اشراف مردم کوفه را فراخواند و پیش حُجْر بن عدی فرستاد که حجت بر او تمام کند و او را از آن جماعت و همراهی آنان بازدارد و اینکه زبان خویش را از آنچه می گوید نگه دارد. آنان پیش حُجْر آمدند. او در برابر گفته های ایشان هیچ پاسخی نداد و با هیچ یک از ایشان سخنی نگفت و فقط به غلام خود می گفت کره شتر را علف بده. گوید که کره شتری گوشه حیاط بود. عدی بن حاتم به حُجْر گفت: مگر دیوانه شده ای که من با تو در این موضوع مهم سخن می گویم و تو خطاب به غلام می گویی کره شتر را علف بده - همچنان پاسخ نداد. عدی بن حاتم به همراهان خود گفت: گمان نمی بردم که ناتوانی این درمانده بی نوا تا این پایه رسیده باشد. آنان از پیش او برخاستند و پیش زیاد رفتند. بخشی از مطالب را به او گزارش دادند و بخشی را پوشیده داشتند و کار او را ناپسند نشان ندادند و از زیاد خواستند با او مدارا و

حوصله کند. زیاد گفت: در آن صورت پسر ابوسفیان نخواهم بود!! و شرطه‌ها و افراد بخارایی را به خانه حجر گسیل داشت. حجر با همراهان خود با ایشان به جنگ و ستیز پرداخت و همراهانش پراکنده شدند و او و یارانش را پیش زیاد بردند. زیاد به حجر گفت: ای وای بر تو، تو را چه می‌شود؟ حجر گفت: من همچنان پای بند بیعت خود با معاویه هستم نه آن را می‌شکنم و نه می‌خواهم آن را بشکنم. زیاد هفتاد تن از سرشناسان کوفه را گرد آورد و به آنان گفت: گواهی خود را درباره حُجر و یارانش بنویسید. و آنان نوشتند سپس همگان را پیش معاویه فرستاد و حُجر و یارانش را هم پیش معاویه گسیل داشت. این خبر به عایشه رسید. عبدالرحمان بن حارث بن هشام مخزومی را پیش معاویه فرستاد و از او درخواست کرد که حجر و یارانش را آزاد کند. عبدالرحمان بن عثمان ثقفی به معاویه گفت: ای امیر مؤمنان! از ریشه و بن بزن که پس از امسال نیاز به از بیخ و بن زدن پیدا نکنی. معاویه گفت: دوست ندارم که آنان را ببینم. نامه زیاد را بر من عرضه دارید. نامه زیاد بر او خوانده شد و گواهان آمدند و گواهی دادند. معاویه بن ابی سفیان گفت: آنان را به مَرَج عَدْرَى ببرید و همان جا بکشیدشان. گوید: ایشان را آنجا بردند. حجر پرسید نام این دهکده چیست؟ گفتند: عذراء. گفت: سپاس و ستایش خدا را، به خدا سوگند من نخستین مسلمانی هستم که در راه خدا سگهای آن را به پارس کردن واداشتم - اشاره به اینکه فتح آن منطقه به دست او بوده است. و اینک امروز مرا در بند کشیده به این جا آورده‌اند.

گوید: هریک از ایشان را به مردی از شامیان سپردند تا او را بکشد. حُجر را به مردی از قبیله حمیر سپردند. او حجر را جلو انداخت که او را بکشد. حُجر به آنان گفت: آزادم گذارید تا دو رکعت نماز بگذارم. او را آزاد گذاردند. وضو گرفت و دو رکعت نماز گزارد که در نظر آنان طول کشید. او را گفتند: ترسیدی و به بیم افتادی که نمازت را طول دادی. از نماز آسوده شد و گفت: هیچ‌گاه وضو نگرفته‌ام مگر اینکه نماز گزارده‌ام و هرگز نمازی سبک‌تر و مختصرتر از این نخوانده‌ام و بر فرض که بیم کرده باشم همانا که شمشیر آخته و کفن گسترده و گورکنده شده را برابر خود می‌بینم. افراد عشیره و قبیله آنان برای ایشان کفن آورده و گورهایشان را آماده ساخته بودند و گفته شده است، معاویه کفن‌های آنان را فرستاده بود و دستور داده بود گورهایشان را آماده سازند!! در این هنگام حجر گفت: پروردگارا ما از تو در برابر امت خود یاری می‌جوئیم مردم عراق به ستم بر ضد ما گواهی دادند و شامیان اینک ما را می‌کشند.

گوید: به حُجْر گفته شد که گردنت را دراز کن. گفت: این خونی نیست که من بر ریختن آن یاری دهم او را پیش بردند و گردنش را زدند.

معاویه مردی به نام هُدبَة بن فیاض را که از قبیلهٔ سلامان بن سعد بود برای اجرای حکم فرستاده بود که یک چشم بود. مردی از محکومان که از قبیلهٔ خثعم بود به او نگر بست و گفت: اگر فال درست باشد نیمی از ما کشته می شویم و نیمی دیگر رها می شویم. گوید: چون هفت تن را اعدام کردند معاویه پیکی فرستاد که همگی را عفو کرده است. در آن هنگام هفت تن اعدام شده بودند و شش تن رها شدند یا شش تن کشته و هفت تن رها شدند، آنان سیزده تن بودند.^۱

عبدالرحمان بن حارث بن هشام با پیام عایشه پیش معاویه رسید و این هنگامی بود که آن گروه کشته شده بودند. عبدالرحمان به معاویه گفت: ای امیر مؤمنان چرا بردباری ابوسفیان از تو فاصله گرفته، به کجا رفته است؟ معاویه گفت: سبب آن نبودن کسی چون تو و مانند تو از قوم من بر گرد من است.

هند دختر مخزبه که از زنان انصار و شیعه بود، هنگامی که حجر را پیش معاویه گسیل داشتند چنین سرود:

«ای ماه رخشان! بالا برو، فرائر و بنگر که آیا حجر را که در حال رفتن است می بینی؟، آن چنان که آگاهان می پندارند حجر پیش معاویه پسر حرب می رود تا معاویه او را بکشد، سرکشان پس از حجر بر سرکشی خواهند افزود و کاخ خورتق و سدیر بر آنان گوارا خواهد شد، سرزمینها برای او چنان گرفتار خشکسالی و قحطی می شود که گویا هرگز باران زندگی بخش بر آن نباریده است، هان! ای حُجْر ای حُجْر خاندان عَدِی! سلامت و شادمانی بهرهٔ تو باد، بر تو از آنچه که پدرت را نابود ساخت - مرگ - و از پیری که در دمشق نعره می کشد - معاویه - بیم دارم. بر فرض که نابود شوی سالار هر گروه سرانجام از این دنیا می رود».^۲

۱. با آنکه محمد بن سعد در این جا بیش از دیگر مؤلفان روزگار خود و به عنوان مثال بیشتر از دینوری در اخبار الطوال درباره علل کشته شدن حجر توضیح داده است ولی باز هم ناچار بوده که به اختصار گرایش داشته باشد، لطفاً برای آگاهی بیشتر به بحث مستوفای طبری در تاریخ الطبری، ج ۵، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، بی تاریخ، صص ۸۵ - ۲۳۵ مراجعه کنید که نام پاره‌یی از گواهان و تمام همراهان و نکات خواندنی فراوان در آن آمده است و همین اشعار هم با فزونی دوبیت ضبط شده است.

۲. تَرْفَعُ أَيْهَا الْقَمَرُ الْمَنِيرُ تَرْفَعُ هَلْ تُرَى حَجْرًا يَسِيرُ

گویند حمّاد بن مسعده، از ابن عون، از محمد ما را خبر داد که می گفته است: * چون حجر را آوردند و فرمان به کشتن او داده شد، گفت: مرا در جامه هایم به خاک سپارید که برای داوری بردن به پیشگاه حق مبعوث خواهم شد.

گویند یحیی بن عباد، از یونس بن ابی اسحاق، از عُمَیر بن قُمَیم ما را خبر داد که می گفته است: * یکی از غلامان حُجر بن عَدِیّ کندی مرا گفت که به حجر بن عدی گفتم: یکی از پسرانت را دیدم که به مستراح رفت و چون بیرون آمد وضو نگرفت. حجر گفت: آن کتاب را از کنار دریچه به من بده و چون آن را دادم چنین خواند:

«بسم الله الرحمن الرحيم، این چیزی است که از علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که می گفت وضو گرفتن - طاهر بودن - نیمی از ایمان است.

حجر بن عدی محدثی مورد اعتماد و شناخته شده است و از کسی جز علی (ع) چیزی روایت نکرده است.

صُغَصَّةُ بِنِ صُوحَانَ

ابن حجر بن حارث بن هِجْرَس بن صَبْرَةَ بن حِدرجان بن عسّاس بن لیث بن حُدّاد بن ظالم بن ذُهَل بن عِجَل بن عمرو بن ودیعه بن أَفْصَى بن عبدالقیس از قبیله ربیعه و برادر پدر و مادری زید بن صوحان است. کنیه اش ابوطلحه و از نخستین کسانی است که در کوفه برای خود زمینی را خط کشی کرده و خانه ساخته است. او مردی سخنور و از یاران علی بن ابی طالب بوده است و خود و دو برادرش زید و سیحان پسران صوحان در جنگ جمل شرکت داشته اند. سیحان در سخنوری مقدم بر صعصعه بوده است و به روز جنگ جمل رایت در دست او بوده و کشته شده است و پس از او برادرش زید رایت را گرفته و کشته شده است.

→

لِیَقْتَلَهُ كَمَا زَعَمَ الْخَبِيرُ
وَ طَابَ لَهَا الْخُورْتَقُ وَالسَّادِرُ
كَأَنَّ لَمْ يَحْيِيهَا يَوْمًا مَطِيرُ
تَلَفْتِكَ السَّلَامَةَ وَالسَّرُورُ
وَ شِخَا فِي دَمَشَقٍ لَهُ زَنْبِيرُ
الَّذِي هَلَكَ مِنَ الدُّنْيَا بِصَيْرُ

يَسِيرُ إِلَى مَعَاوِيَةَ بِنِ حَرْبِ
تَجَبَّرَتِ الْجَبَابِرُ بَعْدَ حُجْرٍ
وَاصْبَحَتِ الْبِلَادُ لَهُ مَحْوَلًا
أَلَا يَا حُجْرَ حَجْرَ بَنِي عَدِي
أَخَافُ عَلَيْكَ مَا أَرْدَى عَدِيَا
فَإِنْ تَهْلِكَ فَكُلُّ عَمِيدٍ قَوْمِ

آن‌گاه رایت را صعصعه در دست گرفته است.

صُعْصَعَة از علی (ع) روایت کرده است. او می‌گوید به علی گفتم: ما را از آنچه رسول خدا که درود حق بر او باد نهی کرده است آگاه و نهی کن. صعصعه از عبدالله بن عباس هم روایت کرده است. او در کوفه به روزگار خلافت معاویه بن ابی سفیان درگذشته است. محدثی ثقه و کم‌حدیث بوده است.^۱

عبد خیر بن یزید خیوانی

از قبیله همدان است. از علی بن ابی طالب روایت کرده است. او در صفین همراه علی بوده و مبارزه کرده و حریفان را کشته است. کنیه‌اش ابوعمار بوده و حدیثهایی از او روایت شده است.^۲

محمد بن سعد بن ابی وقاص

ابن اُهیّب بن عبدمناف بن زُهره. او به کوفه کوچ کرد و ساکن آن شهر شد. هنگامی که عبدالرحمان بن محمد بن اشعث قیام کرد محمد بن سعد هم همراه او بود و در جنگ دیرجامم شرکت داشت. پس از جنگ او را پیش حجاج آوردند که او را کشت. گوید یزید بن هارون، از ابراهیم بن عثمان، از ابوبکر بن حفص بن عمر بن سعد ما را خبر داد که می‌گفته است: «کنیه محمد بن سعد، ابوالقاسم بوده است. او محدثی ثقه و او را حدیثهایی است.

مصعب بن سعد بن ابی وقاص

او ساکن کوفه بوده و از علی روایت کرده است و به سال یکصد و سه درگذشته است.

۱. جناب صعصعه مورد محبت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده و همو عهد مالک اشتر را روایت کرده است. به نجاشی، رجال، چاپ جامعه مدرسان قم، ص ۲۰۳، شماره ۵۴۲ و شماره‌های ۳-۱۲۱، اختیار معرفة الرجال مراجعه فرمایید.
۲. روایاتی از عبدخیر در وقعة صفین، صص ۳۵۳، ۳۴۲، ۱۳۶، آمده است.

اسماعیل بن ابی خالد و جز او از مصعب روایت کرده‌اند. او محدثی ثقه و پرحديث بوده است.

عاصِم بن ضَمْرَةَ

سلولی. از قبیله قیس عیلان است. او از علی روایت کرده و به روزگار امارت بشر بن مروان بر کوفه در آن شهر درگذشته است. محدثی ثقه بوده و او را حدیثهایی است.

زید بن یثیع

از علی (ع) و حذیفه بن الیمان روایت کرده و کم حدیث بوده است.

شُریح بن نعمان صائدی

از قبیله همدان است. از علی بن ابی طالب روایت کرده و کم حدیث بوده است.

هانی بن هانی همدانی

از علی بن ابی طالب روایت کرده است. او شیعه بوده و احادیث او ناشناخته است.

ابوالهیاج اسدی

از علی بن ابی طالب روایت کرده است.

عُبَید بن عمرو خارفی

از قبیله همدان است. از علی (ع) روایت کرده است و ابواسحاق سبعی از او روایت کرده

است. او محدثی نامور و کم حدیث بوده است.

مَيْسِرَة

پدر صالح بن ميسرة و از آزادکردگان و وابستگان کِنده است. از علی بن ابی طالب روایت کرده و او را احادیثی است. عطاء بن سائب از او روایت کرده است.

مَيْسِرَة بن عزیز کندی

از علی (ع) روایت کرده است.

گوید عبدالله بن نُمَیر، از أَجْلَح، از حکم، از ميسرة بن عزیز کندی ما را خبر داد که می گفته است * یکی از آزادکردگان و وابستگان من درگذشت که فقط دختری داشت. به حضور علی (ع) رفتیم. نیمی از ارث او را به من داد و نیم دیگر را به دختر.

ميسره

ابو جمیله. طُهَوی از طائفه تمیم است. او روایتی درباره کنیزکی از آل رسول خدا (ص) که زنا کرده بود نقل کرده است.

ميسرة بن حبيب نهدي

گوید ابواسامة، از فُضَیل بن مرزوق، از ميسرة بن حبيب نهدي ما را خبر داد که می گفته است * علی علیه السلام از کنار گروهی که شطرنج بازی می کردند گذشت و خطاب به ایشان این آیه را تلاوت فرمود: «این صورتها - بتها - که برگرد آنها ثابت قدمید چیست؟»^۱

۱. بخشی از آیه پنجاه و دوم سوره یس و یکم، انبیاء

ابو ظبیان جنّبی

نامش حُصَین و پدرش جُنْدَب بن عمرو بن حارث بن مالک بن وحشی بن ربیعہ بن منبہ بن یزید بن حرب بن عُلّة بن جَلْد بن مالک بن اَدَد و از قبیلہ مذحج است. به شش تن از پسران یزید بن حرب، جنّب می‌گفته‌اند که منبہ بن یزید یکی از ایشان است. ابو ظبیان از علی و ابوموسی اشعری و اُسامة بن زید و عبدالله بن عباس روایت کرده است و به سال نود هجری در کوفه درگذشته است. او محدثی ثقة و دارای احادیثی بوده است.

حُجَیة بن عدی

کندی. او از علی بن ابی طالب روایت کرده و هرچند نامور بوده است ولی بدانگونه نیست.

هند بن عمرو جملی

از طایفه مراد است و از علی بن ابی طالب روایت کرده است.

حَنَش بن مُعْتَمِر

کنانی. کنیه‌اش ابوالمعتمر است. او از علی بن ابی طالب که خدایش از او خشنودباد روایت کرده است.

اسماء بن حکم

فزاری. از علی بن ابی طالب روایت کرده و محدثی کم‌حدیث بوده است.